

مطلوبیت تنوع: مسائل و امکانات

الیور لیمان

دانشگاه کنتاکی، ایالات متحده امریکا

برگردان: سید لطف‌الله جلالی

چکیده

تنوع در مجموعه‌ای از عرصه‌ها، همچون عرصه قومیت و دین، چاشنی دموکراسی و مایه غنای ماهیت جامعه تلقی می‌شود. اما بسیاری از دولتمردان تمایل دارند که اعضای دولت را به کسانی محدود سازند که به اکثریت نزدیک‌اند؛ و غالباً قوانینی هم برای تثبیت این همگونی وجود دارد. دلایل این‌گونه محدودیت‌ها در باب تنوع، گاه اقتصادی، و گاه مبتنی بر امنیت‌اند. این دلایل به طور آشکار منطقی‌اند و طرفدار افزایش تنوع باید نسبت به آنها پاسخ‌گو باشد. در مقاله حاضر، نه بر ملاحظات عملی، بلکه بر این ایده متمرکز خواهیم شد که برای حفظ میزانی از هم‌شکلی در جمعیت یک کشور یا منطقه، لازم است چیزی برای مطرح کردن وجود داشته باشد. در اینجا می‌توان مطلب را با نظریه عصیبت ابن‌خلدون که بیانگر اهمیت میزانی از انسجام میان اعضای جامعه است، و نیز با این تصور آغاز کنیم که یقیناً او این ضرورت را ابراز می‌دارد تا انسجام مطلوب بر پایه چیزی حاصل آید که شهروندان در آن احساس مشارکت عمومی داشته باشند. پس می‌توان گفت که اگر تنوع به ضعف عصیبت منجر شود، نامطلوب است. واژگان کلیدی: تنوع؛ عصیبت؛ دموکراسی؛ لیبرال.

آیا تنوع دشمن عصیبت است؟ اگر چنین باشد، آن‌گاه اعضای یک جامعه، دیگران را نه اعضای آن جامعه، بلکه گروهی از افراد که به شکل سستی سازمان یافته‌اند، تلقی خواهند کرد. این مطلب ما را به این پرسش جالب رهنمون می‌شود که شخص تا چه اندازه مجاز است با کسانی زندگی کند که شبیه خود او هستند. معمولاً هنگامی که یک گروه خویشاوندی مخالف بیگانگان باشند، به نفع آنها تبعیض قائل می‌شویم. آیا از نظر اخلاقی مجازیم این مسئله را تا حد یک اصل توسعه دهیم تا به وسیله آن، تبعیض علیه افرادی را که شبیه ما نیستند، توجیه کنیم؟ اگر شباهت سرشت و ویژه خانواده را جدی بگیریم، ظاهراً این مسئله، چنین تبعیضی را معتبر می‌سازد؛ با این حال، اصول دموکراسی لیبرال، اغلب با چنین رفتاری مغایرت دارد. شاید گفته شود که استدلال علیه تنوع - که مبتنی بر ضرورت حفظ عصیبت است - قوی است، و برای دفاع از آن باید استدلال کنیم که تأسیس شکل متفاوتی از انسجام که مستقل از عدم تجانس میان افراد جامعه است، امکان‌پذیر می‌باشد. به اعتقاد لیبرال‌ها، تنوع ویژگی مثبت سازمان اجتماعی است. این مطلب، تا اندازه‌ای، نتیجه

این اصل لیبرالی است که ما نمی‌دانیم بهترین شکل حکومت یا جامعه چیست، و بنابراین هر قدر در عرصه دیدگاه‌ها گزینه‌های متنوع‌تری داشته باشیم، بهتر قادر خواهیم بود الگوی مناسب را برگزینیم. لیبرال‌ها می‌گویند نظام سیاسی تا حدودی شبیه فرضیه‌های علمی است و ما نمی‌خواهیم راه را بر فرضیه خاصی، فقط به خاطر اینکه غیرمعمول یا غیرمشهور است، مسدود کنیم؛ زیرا ممکن است پربارترین یا مفیدترین از کار درآید. به همین شکل، هر اندازه تنوع شیوه‌های زندگی در جامعه و دولت بیشتر باشد، گزینه‌های بیشتری خواهیم داشت و بدین‌سان، بهتر می‌توانیم در نهایت شیوه درست را برگزینیم.

به همین دلیل است که در ایالات متحده، لیبرال‌ها اغلب سرسخت‌ترین مدافعان حقوق گروه‌های غیرلیبرال هستند تا دیدگاه‌های خود را مطرح سازند و حضور خود را تثبیت کنند. در اینجا تفاوت مهمی میان ایالات متحده و بسیاری از کشورهای اروپایی وجود دارد. در کشورهای اروپایی، در صورتی که اندیشه‌هایی را خطرناک بدانند، اغلب محدودیت‌هایی در خصوص ابراز آزادانه آن اندیشه‌ها وجود دارد. در قانون انگلستان، اصلی وجود دارد که مطابق آن، آزادی بیان به معنای آزادی در دسرسازی نیست، و این بدان معناست که بیان عمومی دیدگاه‌ها، در صورتی که به خشونت منتهی شود، می‌تواند منع قانونی داشته باشد. غالباً می‌گویند آزادی سخن به معنای آزادی «آتش» گشودن در سینمایی پرجمعیت، که اضطراب متعاقب آن ممکن است به مرگ و جرح منتهی شود، نیست. در برخی کشورهای اروپایی همچون آلمان، انکار هولوکاست (همه‌سوزی در زمان آلمان‌های نازی) را غیرقانونی کرده‌اند؛ چون این انکار به منزله توهین به کسانی تلقی می‌شود که در آن مقطع، عمدتاً به دست نسل پیشین آلمان‌ها، جان خود را از دست داده‌اند. با وجود شواهد آشکار بر هولوکاست، شاید بگویند هرکسی که می‌خواهد این مسئله را نپذیرد، باید معاند و خطرناک باشد و شایستگی انتشار دیدگاه‌هایش را ندارد. در مقابل، در ایالات متحده، انکار هولوکاست مجاز است و همین گروه‌های لیبرال، که بی‌تردید نخستین طعمه هر رژیم نازی‌ای خواهند بود که به قدرت برسد، از راه پیمایی‌های نازی‌ها حمایت می‌کنند.

این مغایرت میان اروپا و ایالات متحده جالب توجه است؛ زیرا این مسئله را مطرح می‌سازد که باید چه میزان تنوع را برای آزادی - که مشخصه دولت است - مجاز بشماریم. آیا راهبرد درست، نگرش کاملاً آزاد است یا اینکه سیاست محدودکننده‌تر بهتر است، و چنانچه محدودیت‌هایی وجود دارد، خطوط پایان آن کجاست؟ این پرسشی نیست که آن را در اینجا مطرح می‌سازیم، بلکه مسئله دیگری مطرح می‌شود که آن نیز مربوط به موضوع است: چه میزان از تنوع با همبستگی اجتماعی

سازگار است؟ ابن خلدون در تحلیل خود از جامعه به این نکته اشاره می‌کند که غالباً می‌توان تصویر ظهور و سقوط دولت‌ها را بر حسب عصبیت ترسیم کرد. منظور او از عصبیت، همدلی و هم‌بستگی خاندان و تیره دولت‌هاست. هنگامی که گروهی از مردم، فقیر و فاقد قدرت‌اند، غالباً به شدت به هم نزدیک و متحد می‌شوند تا بتوانند در محیط خصومت‌آمیز، به حیات خود ادامه دهند و کامیاب شوند. آنان هر قدر که قدرتمندتر و بانفوذتر شوند، روابط عصبیت میان آنان ضعیف‌تر می‌شود. چه بسا آنان برای انجام بسیاری از وظایف پیشین خود، همچون جنگیدن، دیگران را به خدمت گیرند و این امر از احساسات هم‌بستگی، بیشتر می‌کاهد. با وجود این، هیچ چیزی مانند تلاش اعضای یک گروه در محیطی خطرآفرین، احساسات هم‌بستگی را تقویت نمی‌کند. هنگامی که گروه آسوده و توانگر شود، به گروه‌های کوچک‌تر و ناهمگون تقسیم می‌شود و بدین ترتیب، در آستانه سقوط توسط گروه بعدی قرار می‌گیرد؛ گروهی که بر سر راه آنان ایستاده‌اند و هنوز احساسات قوی هم-بستگی را دارا هستند.

اینکه آیا این مطلب نشانه‌ای مناسب از چگونگی سقوط و ظهور رژیم‌های مختلف در زندگی سیاسی است یا خیر، هم‌اکنون موضوع بحث ما نیست. آنچه ابن خلدون با اعتماد به نفس زیادی نشان می‌دهد، این است که شاخصه مهم کامیابی سیاسی، درجه‌ای از وحدت در درون سازمان است و این چیزی است که برای هر کسی مانوس است. تیم‌های نسبتاً بی‌تجربه ممکن است در یک بازی ورزشی موفق شوند، نه به جهت برخورداری از بازیکنانی با استعداد، و نه از آن‌رو که بهترین امکانات را در اختیار داشته‌اند، بلکه به این علت که اعضای تیم کار جمعی خوبی داشته‌اند و در نتیجه غالباً دیگر تیم‌هایی را که دست‌کم در ظاهر از آنها برتر بوده‌اند، شکست داده‌اند. آنچه ابن خلدون پیشنهاد می‌کند آن است که رفاه و ثروت هم‌بستگی گروهی یک جامعه را تضعیف می‌کند و در واقع، ممکن است مانع آن شود که این اجتماع همچنان خود را به شکل یک جامعه بنگرد، بلکه بیشتر به گروهی می‌ماند که افراد همگونی دارد که هر کدام در پی اهداف و منافع خویش است.

فهم این مطلب دشوار نیست که چرا ممکن است لیبرالیسم برای هم‌بستگی اجتماعی مشکل‌ساز تلقی شود. جامعه‌ای که در آن هرکس تشویق می‌شود تا سبک زندگی و تجربه چگونگی زیستن خود را توسعه دهد، جامعه‌ای است که ممکن است اشکال بسیار متفاوتی از زندگی را در خود داشته باشد. برخی افراد ممکن است با روابط زناشویی سنتی زندگی کنند، اما دیگران به هیچ وجه چنین روابطی نداشته باشند. برخی در چارچوب قوانین دین سنتی زندگی می‌کنند، در حالی که ممکن است دیگران کلاً بدون قیودات دینی باشند. چنانکه به تجربه می‌دانیم، ممکن است جامعه‌ای داشته باشیم که در آن

اندیشه‌های مختلفی دربارهٔ شیوهٔ زیستن شکوفا می‌شود و بدین سبب جامعه‌ای کارآمد باقی می‌ماند. اعضای آن موافق اختلاف نظرند، همچنان‌که چنین بوده است، و نگرش‌های مختلف به مسائل مهم را می‌پذیرند و آن را تحمل می‌کنند.

اما آیا تساهل و مدارا محدودیت‌هایی ندارد؟ یک محدودیت این است که مدارا با گروهی در جامعه که مخالف جامعه‌اند- در صورتی که واجد قدرت کافی، و در پی سیطره بر جامعه باشند- دشوار خواهد بود. این اتهامی است که غالباً علیه لیبرال‌ها به‌کار می‌رود که آنان از تنوع و تعدد تا زمانی حمایت می‌کنند که توان تغییر ساختارهای بنیادین حکومت را نداشته باشند. در اینکه آیا اعتراض یاد شده اعتراضی بجاست، تردید است. بالاخره لیبرال‌ها از تنوع و تکثر نه به خاطر خودش، بلکه به خاطر امر شایسته‌ای که تنوع بدان منتهی می‌شود، یعنی آزمون آزادانهٔ شیوه‌های زندگی، دفاع می‌کنند. اگر همین تنوع به تقلیل خیری که بنا به فرض، هدف و علت غایی آن است، منجر شود، محدود ساختن این تنوع، عملی خواهد بود. البته ممکن است کسانی در این کار بسیار دقیق باشند؛ زیرا می‌توان استدلال کرد که لازم است در جایی آزادی را، برای آنکه در نهایت گسترهٔ فزایندهٔ آزادی را محدود سازیم و یا در جایی که علتی واقعی آزادی را محدود می‌سازد، آزادی ادامه پیدا کند. برای مثال، گرایش به این سمت وجود دارد که مقررات و قوانین مربوط به شرایط اضطراری به قوانین هنجار و عادی تبدیل شود، مگر در مواردی با احتیاط بسیار. اما در اینجا پذیرش اصل «در معرض خطر» دشوار نیست و نیز اینکه آن دسته از محدودیت‌ها در باب آزادی، در صورتی که هدف و نتیجهٔ آنها حفظ آزادی باشد- و در غیر این صورت [اعمال محدودیت‌ها] در معرض خطر خواهد بود- از اساس قابل توجیه است. از نظر لیبرال‌ها خود آزادی، خیر اعلا نیست، بلکه آزادی در صورتی خیر است که به خیرهای غایی دیگری همچون تجربه کردن زندگی و در پی آن، کشف بهترین اشکال حیات منتهی شود.

نمونه‌ای مناسب از چنین سیاستی برای محدود ساختن آزادی به هدف افزایش آن- یا چنان‌که گاه چنین توصیف می‌شود- قانون‌گذاری اخیر در فرانسه در خصوص محدودیت پوشش و نمادهای دینی در مدارس دولتی است. همچنین می‌توان مشکلات قانونی حجاب کامل هنگام قدم زدن در خیابان در بلژیک و هنگام عکس انداختن برای گواهی‌نامهٔ رانندگی در آمریکا را نیز به حساب آورد. برخی از افراد مایل‌اند هنگامی که در معرض دید عموم هستند، پوشش یا حجاب داشته باشند یا در هنگام حضور در جمع افرادی که از محارم نیستند، تا حدی پوشیده باشند. دولت این آزادی را از طریق وضع قانون یا محاکم قضایی که قانون را به نحو خاصی تفسیر می‌کنند، محدود می‌سازد. آیا

این کار توجیه‌پذیر است؟ استدلال این است که اگر حجاب با دیگر آزادی‌ها یا مصالح تزاخم داشته باشد، این کار توجیه‌پذیر است. اگر بر این باور باشیم که فراهم بودن امکان شناسایی افراد مهم است، آن‌گاه حجابی که صورت را بپوشاند، قابل اشکال خواهد بود. در خصوص حجاب در فرانسه، استدلال‌ها کم‌اهمیت‌ترند. دولت در صدد ارائه تحصیلات سکولار برای کسانی است که در این کشور زندگی می‌کنند، و با نشانه‌های آشکار وابستگی دینی مخالف است؛ زیرا این امر ممکن است به مشکلاتی در یکپارچگی و ارتباط جوانان با هر کس دیگری در مدرسه بینجامد. یافتن توجیه بیشتر برای چنین استدلالی دشوار است؛ زیرا بسیاری از کشورها موفق شده‌اند شرایط تحصیلی قابل قبولی را فراهم آورند و در عین حال، به دانش‌آموزان اجازه می‌دهند باورهای دینی‌شان را کاملاً آزادانه ابراز دارند. اگر جوانان از سوی والدین و اولیا به پوشیدن حجاب اجبار شوند، البته این کار قابل اشکال است. اما اگر دولت به جلوگیری از انواع دیگری از اجبار - اگر وجود داشته باشد - مبادرت نمی‌ورزد، پس چرا در اینجا چنین کند؟ اگر دولت برای جلوگیری از نقص جسمانی بچه‌ها، مانند ختنه در پسران، دخالتی نمی‌کند، استدلال قابل قبولی نخواهد بود اینکه بگویم دولت باید در مخالفت با پوشش دینی دانش‌آموزان پا پیش بگذارد. چه بسا کاملاً سوءظن پیدا کنیم که پشت چنین سیاستی، چیز دیگری وجود دارد.

اما اگر هر کسی مجاز باشد هر آنچه می‌خواهد، انجام دهد، آیا این امر به هرج و مرج نمی‌انجامد؟ اگر مردم از طریق وفاداری به دین یا ایدئولوژی‌ای مشترک به هم کاملاً مرتبط نباشند، آیا دولت می‌تواند ادامه حیات دهد؟ آیا این امر، موضوع بسیاری از شعارها و قواعد دینی نیست؛ شعارها و قوانینی که حد و مرزهایی را ایجاد می‌کنند تا رفتار افراد چنان تنظیم شود که بتوانند در مکان واحد، به شیوه‌ای نسبتاً هماهنگ زندگی کنند؟

دولت‌هایی که افعال مجاز شهروندانشان را با محدودیت‌هایی فراوان مواجه می‌سازند، غالباً به این اصل پدرمآبانه متوسل می‌شوند که اگر هرکس مجاز باشد آنچه را می‌خواهد، انجام دهد، اکثر مردم به زحمت خواهند افتاد. یک استدلال مرتبط با این موضوع، آن است که اگر مردم مجاز باشند آنچه را خدا نپسندیده است، انجام دهند، آنگاه متحمل مشقت خواهند شد. از سوی دیگر، اگر مردم مجاز نباشند خود تصمیم بگیرند، نخواهند توانست رفتاری کاملاً مختار از خود بروز دهند، در حالی که در تمام ادیان، مختار بودن آدمی امری کاملاً پذیرفته‌شده است. این مطلب در قرآن کاملاً روشن شده است که فرشتگان، هنگامی که مأمور شدند پیش آدم سجده کنند، شکوه کردند و به درستی پیش‌بینی کردند که آدم و اخلافش، اگر بر جهان سیطره یابند، در آن فساد آشکار خواهند کرد. خدا با

این پیش‌بینی موافق است، اما می‌گوید مهم آن است که انسان‌ها مسئولیت اعمالشان را خود به عهده می‌گیرند. در هر صورت، خداوند انبیا و پیامبران را خواهد فرستاد تا به ما دربارهٔ پیامدهای اعمال مفسده‌انگیزمان هشدار دهند و این ما هستیم که می‌توانیم به این نصیحت گوش فرا دهیم یا خیر.

فرض کنید مردم یک کشور احساس کنند شیوهٔ زندگی گروهی خاص از مردم، تعرض به زندگی آنان است و مدعی شوند که این رنج مساوی صدمه زدن است؛ یعنی آنان ادعا کنند که از رفتار بی‌ادبانه یا غیراخلاقی گروهی خاص آسیب دیده‌اند. هرچند آن گروه مستقیماً بر آنها اثر نگذاشته باشد. لیبرال‌ها اغلب تساوی «تعرض» با «آسیب» را نمی‌پذیرند. با این حال، تنها در صورتی که افراد مجاز باشند به شیوه‌هایی رفتار کنند که چه بسا دیگران را برنجاند، آن دستهٔ دیگر، شاید برای نخستین بار، می‌توانند فکر کنند که آیا باید از سبک زندگی متفاوتی تبعیت کنند یا خیر. تعرض، شوک و تعجب شاید همگی به پیامدهای آموزشی و تربیتی کارهای گروه مدد برسانند و تا زمانی که شیوهٔ زندگی جای‌گزین در دسترس قرار نگیرد، به این معنا که بتوانیم برای نخستین بار آن را مشاهده کنیم و یک پدیدهٔ حقیقتاً زنده تلقی نماییم، در موقعیتی نخواهیم بود که آن را بپذیریم یا طرد کنیم.

امروزه یکی از نیرومندترین نمادهای اسلام، حجاب است. این امر نه بدان جهت است که حجاب از لحاظ تاریخی با اسلام پدید آمده، و نیز نه به خاطر آن است که امروزه تنها مسلمانان از حجاب استفاده می‌کنند. اما در هر حال، امروزه یکی از آسان‌ترین راه‌های شناخت یک زن مسلمان حجاب اوست و حجاب به نماد اسلام مبدل شده است. این مطلب به‌ویژه در کشورهایی که مسلمانان در آنها اکثریت را تشکیل نمی‌دهند، صادق است. برای مثال، در ایالات متحده، افسران زن پلیس که مسلمان هستند، غالباً تا آن حد که موهایشان را بپوشانند، حجاب دارند و در خیابان‌ها و محوطه‌های دانشگاه‌ها در غرب، روسری و حجاب بسیار دیده می‌شود.

کشورهایی هم هستند که حجاب در آنها اجباری است؛ و یا اگر هم چنین نباشد، در عمل، اجباری است؛ زیرا دیدن یک زن بی‌حجاب نوعی تعرض محسوب می‌شود. در ایران، یهودیان و مسیحیان مجازند در خانه‌ها و رستوران‌هایشان مشروبات الکلی نگهداری کنند و بنوشند، اما زنانشان مجاز نیستند سربرهنه در خیابان قدم بزنند. آیا مسئولان مجازند به‌رغم تفاوت‌های دینی در بین مردم، بر دستورالعمل پوشش عمومی اصرار ورزند؟ آری، تمام کشورها دستورالعمل‌هایی دربارهٔ پوشش دارند. برای مثال، برخی کشورها با افرادی که لباس خود را در ملأعام بیرون می‌آورند، مشکلی ندارند، در حالی که دیگر کشورها از چنین عملی بیزارند و آن را ممنوع می‌دانند.

آیا کشوری حق دارد که شهروندان و بازدیدکنندگان را به اطاعت از قوانین عمومی مربوط به پوشش وادار کند؟

اینجا لازم است بار دیگر، تمایز میان صدمه و تعرض را بررسی کنیم. لیبرال‌ها ایجاد محدودیت‌هایی بر آزادی فردی را، تا آنجا که این محدودیت‌ها از آسیب دیدن دیگران ممانعت ورزند، می‌پذیرند؛ اما اعمال این محدودیت‌ها برای ممانعت از رنج را نمی‌پذیرند. ممکن است کسی به من تعرض کند، اما تا زمانی که به من صدمه نزده است، من از او دست بر خواهم داشت؛ موضع یک لیبرال برجسته این‌گونه است. چه بسا تصور بر این است که پوشش‌ها غالباً بیشتر در مقوله تعرض می‌گنجد تا صدمه. در روزنامه نیویورک تایمز (دوم نوامبر ۲۰۰۳) داستانی را دربارهٔ مردی خواندم که در بروکلین لباسی پوشیده بود و واکنش‌های مردم را تماشا می‌کرد. آنان غالباً شگفت‌زده، و گاه کاملاً شوکه می‌شدند (هرچند شوکه کردن مردم نیویورک بسیار مشکل است)؛ اما ظاهراً هیچ کس از این تجربه احساس صدمه دیدن نمی‌کرد. ممکن است کسی از دیدن چنین صحنه‌ای غش یا تصادف کند امری که مصداقی از صدمه به حساب می‌آید. اما در اینجا هم که صدمه وجود دارد، اصلی بدیهی برای جلوگیری از این عمل وجود ندارد. در کشوری لیبرال، شاید تنها آن‌گاه که صدمه حاصله واقعاً بیش از تمام منافع عمل باشد، بتوان مادهٔ لاحقه‌ای وضع کرد. اینکه ممکن است افراد شوکه شوند، شاید از خصوصیت‌های جالب این کارها باشد، اما در مقابل، هیچ نشانه‌ای در جهت لزوم مداخلهٔ قانون وجود ندارد. دست‌کم این امر به خودی خود عاملی تعیین‌کننده نیست؛ زیرا ممکن است کسی به این نتیجه برسد که شوک وارد کردن بر مردم، چیز خوبی است. شعار یکی از هنرمندان این بود که «باید بر طبقات متوسط شوک وارد کرد»؛ اگر شوک وارد کردن به طور عادی غیرقانونی تلقی شود، این کار ناممکن خواهد بود.

ممکن است این ملاحظات حاشیه‌ای تلقی شوند. دولت دینی، حتی اگر مردم‌سالار هم باشد، در مسیری لیبرال حرکت نخواهد کرد؛ زیرا حاکمان و حامیان آنها در قانون‌گذاری، که وظیفهٔ دین است، و تفسیر خاص خود از قانون، راهی خاص دارند. مسئلهٔ تفسیر مهم است. قرآن از مسلمانان، اعم از مرد و زن، می‌خواهد تا عفت خود را حفظ کنند و از زنان می‌خواهد لباسی بپوشند که زیبایی آنها را پنهان سازد (۲۴: ۳۰ - ۳۱). همچنین آیه‌ای وجود دارد که از زنان می‌خواهد چنان لباس‌هایی بپوشند - احتمالاً لباس‌هایی نسبتاً گشادتر - که در بیرون از خانه و در میان مردان، مورد تعرض قرار نگیرند (۳۳: ۵۹). در عبارتی که پیش از آن وجود دارد، به وضوح، از زنان خواسته شده زیبایی‌شان را فقط برای شوهرانشان ظاهر کنند.

مفسران مختلف در تفسیر این آیات، قرائت‌های متفاوتی دارند، چنان‌که در همه ادیان چنین است. برخی بر این باورند که این آیات متضمن آن است که در حضور غریبه‌ها و نامحرمان، زنان باید سر تا پا حجاب کامل در بر داشته باشند. تفسیر برخی این است که منظور آیات، صرفاً پوشش مو به همراه دست‌ها و پاهاست. این تنوع پوشش‌ها در کشورهای اسلامی هم یافت می‌شود، اما در غرب آشکارتر است؛ زیرا در غرب، چنین اختلاطی از فرهنگ‌های اسلامی مختلف اغلب حتی در یک شهر دیده می‌شود. این واقعیت که چنین تکثری وجود دارد، استدلال برای الزامی دانستن یک نوع حجاب استاندارد را با مشکل مواجه می‌کند. در حقیقت، ممکن است کسی قدم فزاینده‌تری و خاطرنشان سازد که برخی مسلمانان در غرب، که بدون شک اکثریتی بزرگ هستند، این آیات را چنان تفسیر نمی‌کنند که با پوشش آنها ارتباط یابد. آنان دقیقاً همان لباس‌هایی را می‌پوشند که هرکس دیگر در غرب می‌پوشد.

اخیراً در لندن به خطابه‌ای درباره‌ی آیه ۲۲۸ از سوره بقره، گوش می‌دادم. در این مبحث، گاه خاطرنشان می‌شود که آنچه این آیه بدان اشاره دارد، این است که چگونه یک زن که طلاق گرفته ممکن است در تقابل با مردان آزار ببیند، و لازم است منافعش مورد حفاظت و حراست قرار گیرد. اکنون، اینجا جای ورود به این بحث طولانی و دامنه‌دار نیست که آیا اسلام با زنان و مردان برخوردی برابر دارد و آنها را مستحق احترامی مساوی می‌داند، یا اینکه به زنان ترحم می‌کند. شایان ذکر است که ظاهراً تفسیر متداول از قرآن، محدودیت‌هایی را در خصوص آنچه زنان - در مقایسه با مردان - می‌توانند بپوشند، قرار می‌دهد؛ هرچند مردان هم مأمورند عفت را رعایت کنند. شاید استدلال شود که اگر زنان عقیفانه لباس بپوشند، مردان نیز می‌توانند آسان‌تر با آنها برخورد عقیفانه داشته باشند، و بالعکس؛ اما معنای این مقایسه این است که غالباً زنان باید محافظت شوند و جنسیت آنها خطرآفرین است.

با وجود این، اغلب احساس زنان مسلمان، به‌ویژه در غرب، چنین نیست. آنان اغلب گزارش می‌دهند که هرگاه آنان نوعی پوشش عقیفانه را بپذیرا می‌شوند - که تعریف دقیق این سخن را فعلاً وامی‌گذاریم - آنان نوع جدیدی از قدرت در خود، و احترامی فراوان از سوی دیگران، به‌ویژه از سوی مردان، را تجربه می‌کنند. در حقیقت، هیچ شکی در این نیست که حجاب تحقیقاً در بسیاری از موارد به جای اینکه مانعی برای گرویدن زنان به اسلام باشد، انگیزه‌ای برای آنان است. آنان از حجاب تلقی منفی‌ای ندارند؛ یا شاید زندگی آنان پیش از حجاب، آن قدر دشوار بوده است که تصور محفوظ بودن و پوشیده بودن [برایشان] جذاب است؛ که این مطلب حقیقتاً بیشتر نقدی بر اوضاع و

احوال فرهنگی و اجتماعی در غرب است، تا استدلالی برای حجاب. این دلیل نمی‌شود که کسی کاری انجام دهد که اگر انجام ندهد، دیگران زندگی را بر او دشوار خواهند کرد، البته مشروط بر اینکه دلایل مناسب بیشتری برای انجام دادن آن کار وجود نداشته باشد.

پرسش جالب این است که آیا پوشیدن حجاب برای زنان باید مجاز باشد. در غرب آنان همواره مجاز بوده‌اند، هر چند معدود استثناهایی بر سر راه وجود داشته است. در محیط دانشکده‌ام در ایالات متحده، هر کسی که در راهرو روی نیمکتی نشسته باشد، شاهد انواع حجاب‌ها خواهد بود که [گروه‌های] مختلفی از زنان مسلمان پوشیده‌اند و با دانشجویانی که مسلماً دوستان آنها هستند و لباس‌های کاملاً متفاوتی پوشیده و برخی اوقات تقریباً بدون لباس‌اند، قدم می‌زنند. از سوی دیگر، کشورهای هم-عمدتاً و به طور شگفت‌آوری در جهان اسلام- هستند که حجاب را در محیط‌های دانشگاهی ممنوع می‌دانند. این به آن دلیل است که حجاب به عنوان شیوه‌ای مذهبی دیده می‌شود که سرشت سکولار حکومت را به چالش می‌کشد. با این حال، باید گفت که این، مخالفت عجیبی است. بسیاری از محجبه‌ها در غرب از دانشمندان‌اند و با مدرنیت بیگانه نیستند. افرادی دارای اندیشه‌ی مدرن هستند که مایل‌اند اسلامشان را بوسیله پوشیدن حجاب، به همراه دیگر امور، عملی کنند. آنان اصراری ندارند که دیگران نیز چنین کنند و در عمل آشکار است که بسیاری از دوستان آنان، اگر نگویم همه دوستان آنان، چنین نمی‌کنند. چگونه می‌توان این مسئله را یک عمل برانداز یا قهقراپی تلقی کرد؟ ما اغلب سکولاریسم و علم را چیزی می‌دانیم که دست به دست می‌گردد؛ اما اگر در چند دهه اخیر چیز دیگری فراگرفته‌ایم، این مطلب جداگانه‌ای است. هر بازدیدکننده‌ای از لندن و نیویورک مشاهده خواهد کرد که پرسنل فروشگاه‌های الکترونیکی اغلب افراد با تحصیلات بالا هستند که شاید مسلمانان با حجاب، و شاید یهودیان حصیدی باشند که زانیشان روی موهای واقعی‌شان کلاه یا کلاه‌گیس می‌پوشند و یا کسانی که دست و پای خود را می‌پوشانند. آیا حقیقت این است که نماز خواندن منظم آنها و رعایت قوانین مربوط به پوشش عفیفانه، به این معناست که آنان نمی‌توانند بفهمند که یک رایانه چگونه کار می‌کند یا کدام قطعه الکترونیکی مناسب چه دستگاه خاصی است؟ اگر این مطلب واقعیت می‌داشت، آن‌گاه این فروشگاه‌ها ناموفق بوده و بسته می‌شدند. البته این مطلب، به هیچ‌وجه دلیلی برای محدود کردن لباس نیست؛ اما یک نظر این است پوشش محدودکننده مستلزم وجود ذهنی محدود در دارنده آن نیست. دست‌کم تا آنجا که به مسائل مربوط به علم و فن‌آوری مربوط می‌شود، چنین است.

آیه‌ای [در قرآن] وجود دارد که با تأکید می‌فرماید: «لا اکراه فی الدین» (۲: ۲۵۶). مفهوم آیه

این است که در پوشش هم نباید اجباری وجود داشته باشد. مسلمانان مأمورند که به دیگر ادیان، به ویژه اهل کتاب احترام بگذارند، در عین حال که مأمورند تمایز خود را از آنان حفظ کنند و مسلمانان ثابت‌قدمی باشند. با این حال، در بسیاری از کشورهای اسلامی میان عملکرد عمومی و خصوصی تمایز مهمی وجود دارد. مثلاً ممکن است غیر مسلمانان مجاز باشند مشروبات الکلی خرید و فروش و مصرف نمایند؛ اما این کار در ملأعام مجاز نیست؛ زیرا انجام دادن این کار در ملأعام چالشی با آداب اسلامی آن حکومت محسوب می‌شود [و از این رو مجاز نیست]، درست همان‌طور که هر حکومتی، اعمالی را که غیر اخلاقی و خطر آفرین بدانند، ممنوع می‌سازد.

تا حدودی برخی از ملاحظات اخلاقی در استفاده از حجاب، مدنظر است؛ اما شاید اهمیت حجاب در نمادین بودن آن است. در بسیاری از کشورها حجاب نماد اسلام است و بالاخره در کشورهایی که مسلمانان احساس می‌کنند مورد تعدی هستند، حجاب نماد مقاومت تلقی می‌شود. بالاخره، هرگاه رژیمی به هر دلیلی، خود را در مقابل حجاب قرار دهد، حجاب به عنوان نماد مخالفت با آن رژیم ظاهر می‌شود. مثلاً یکی از راه‌های نسبتاً بی‌خطر مخالفت زنان با رژیم کنونی مصر، محجبه بودن آنان است و برخی اوقات گفته می‌شود که هرچه حجاب سنگین‌تر باشد، بیزاری از حکومت کنونی بیشتر است. آنچه درباره پوشش‌ها اهمیت فراوانی دارد، نمادگروی آن است، نه مفهوم ظاهری آن. هم کشیشان کاتولیک و هم آوازخوانان زن موسیقی پاپ صلیب بر گردن می‌اندازند؛ اما نادرست است که معنای این دو صلیب را ضرورتاً یکی بدانیم. برای خواننده موسیقی پاپ این یک مد است که بالوازم اندک اما گویا [به صحنه] برود؛ اما برای کشیش، صلیب نشانه‌ای از سرسپردگی او به عیسی مسیح است. این بدان سبب است که پوشش‌ها ارزش نمادین نیرومندی دارد که حکومت‌ها سعی می‌کنند با احترام به این ارزش‌ها قوانین را اجرا کنند. شگفت‌آور اینکه هر چه حکومت‌ها بیشتر سعی کنند که آزادی انتخاب لباس‌ها را محدود سازند، پوشش‌های بارزتری به نشانه‌های طغیان اجتماعی مبدل می‌شوند.

آیا لباس‌ها تا این حد اهمیت دارند؟ لباس‌ها به خودی خود این‌قدر اهمیت ندارند و قرآن راجع به لباس وارد جزئیات نشده است. آیات مربوط به عفت و آیاتی که مخصوصاً به زنان اشاره دارد، را نباید به طرّقی تفسیر کرد که حاوی نگرش خاص باشد. البته لباس چیزی بسیار بیش از حفاظ صرف در برابر عوامل طبیعی است و همواره در منازعات سیاسی و اجتماعی نقش ایفا کرده است. هنگامی که گروهی در حومه شهر پاریس زنان بی‌حجاب را مورد تعرض قرار می‌دهند، علی‌رغم آنچه اظهار می‌دارند، به پوشش غیراسلامی آن زنان اعتراض ندارند، بلکه برای جنایاتی که

می‌خواهند مرتکب شوند، بهانه‌ای می‌تراشند. همچنین هنگامی که یک قدرت سیاسی امکانات تحصیلی و استخدامی زنانی را که پوشش اسلامی دارند، محدود می‌سازد، این قدرت سیاسی مستقیماً به اسلام حمله نمی‌برد، بلکه افرادی را مورد حمله قرار می‌دهد که هویت دینی دارند و با سیاست‌های حکومت مخالفند. البسه صرفاً نشانی از آن چیزی است که تحت این ظاهر در کمین است و علت اصلی آنچه اتفاق می‌افتد، نیست. بنابراین دلایل مربوط به لباس‌ها، اغلب دلایل مربوط به چیزهای بسیار بنیادی‌ترند و باید به این مطلب اذعان کرد. در این صورت، از زمینه‌های نزاع و طرق حل آن، تصویر بسیار شفاف‌تری خواهیم داشت.

آنچه استدلال‌های مربوط به پوشش، حقیقتاً بدان مربوط می‌شود، تنوع و تکثر است. تنوع، در جامعه‌ای که بر حفظ ارزش‌های دینی مصمم است، تا چه حد می‌تواند مجاز باشد، و در جامعه‌ای که بر حفظ ارزش‌های لیبرال مصمم است، تا چه میزان می‌تواند مجاز باشد؟ چنان‌که دیدیم، پاسخ روشنی به این معما وجود ندارد. ابن‌خلدون پرسش دیگری که بسیار جالب است، به دست ما می‌دهد: تنوع با نوع عصیتهی که برای هماهنگی و هم‌بستگی جامعه لازم است، تا چه میزان سازگاری دارد؟ حتی اگر کسی با سیاست‌های دولت مخالف باشد، می‌تواند بپذیرد که پاره‌ای از سیاست‌ها و اصول می‌توانند هم‌بستگی اجتماعی را تقویت کنند. از دید لیبرال‌ها همواره تعادلی ظریف میان هم‌بستگی و تنوع وجود داشته و دارد؛ زیرا ذره‌ای افزایش در یکی از این دو، به کاهش دیگری منجر خواهد شد. هر جا که این تعادل یافت شود، تأسیس جامعه مطلوب و ارزشمند حتمی خواهد بود.

منابع

- Baalii, Fuad (1992), *Social Institution: Ibn Khaldun's Social Thought*, New York: University Press of America.
- Ibn Khaldun (1993), *Muqaddima*, Beirut: Dar al-Kutubal – Imiyya.
- Issawi, Charles (1986), *An Arab Philosophy of History*, Princeton: Princeton University Press.
- Lakhsassi, Ahmad (1994), "Ibn Khaldun", In Nasr and Leaman(eds), *History of Islamic Philosophy*, London: Routledge.
- Leaman, Oliver (2004), *Islamic Aesthetics: An Introduction*, Edinburg University Press.
- Mahdi, Muhsin (1957), *Ibn Khaldun's Philosophy of History: A Study of the Philosophic Foundation of Science of Culture*, London: Allen and Unwin.
- Mernissi, Fatima (1991), *The Veil and the Male Elite: AFeminist Interpretation of*

- Women's Rights in Islam*, trans. M. Lakeland, Reading, MA: Addison. – Wesley.
- Roseuthal, Franz (1980), (trans, and ed.) *The muqaddima: an Introduction to History*, (3 Vols.), Princeton: Princeton: Princeton University Press.
- Shirazi, Faegheh (2001), *The Veil Unveiled: The Hijab in Moder Culture*, Gainesville, Fl: University Press of Florida.
- Zaid, Ahmad (2003), *The Epistemology of Ibn Khaldun*, London and New York: Routledge Curzon.